

به نام خالق یکتا

آموزش و پرورش استان خوزستان

شهرستان اهواز- ناحیه (۱)

دبیرستان حضرت نرجس(س)

کتاب فارسی ۳

درس پنجم- دماوندیه

نگارش: اعظم ویسی



## قلمروهای شعری «محمد تقی بهار»

در سبک خراسانی با زبانی حماسی شعر می‌سرود.

با آشنایی عمیق از ادبیات کهن و مسائل روز جامعه مضامین «آزادی‌خواهی» و «وطن‌خواهی» را در شعر خود به نمایش درآورد.

بهار علاوه بر تحقیق و دانشگاه در حوزه ی سیاست و روزنامه نگاری نیز دست داشت.

## ۱- ای دیو سپید پای در بند

## ای گنبد گیتی ای دماوند

**فکری:** ای دماوند، ای بلندترین بام گنبدی شکل جهان، ای که همچون دیو سپیدی اسیر و دربند شده ای.

**ادبی:** «دماوند»: نماد آزادیخواهان // تشخیص: خطاب «ای» به دیو و گیتی گنبد در هردو مصراع /

«پای دربند»: کنایه از زندانی، گرفتار / «**دیو سپید**» و «**گنبد گیتی**»: استعاره از کوه دماوند / بیت تلمیح به هفت خان رستم و کشته

شدن دیو سفید به دست رستم دارد. / اغراق: در ارتفاع و بلند شمردن کوه دماوند به عنوان گنبد گیتی /

**زبانی:** گنبد: قبه، امارت // ای: ندا / دیو، گنبد و دماوند: منادا // دیو سپید پای در بند هسته + صفت + صفت

وابسته وابسته

**مفهوم:** تصویرسازی و توصیف دماوند

## ۲- از سیم به سر یکی کله

## ز آهن به میان یکی کمر بند

**فکری:** کلاه خودی از برف سپید رنگ نقره‌ای بر سر گذاشته‌ای و صخره‌های دامنه کوه تو مانند کمربندی آهنی است که به کمر بسته‌ای.

**ادبی:** «کلاه خودی از سیم»: «سیم»: استعاره از برف روی کوه // «کمر بند آهنی»: استعاره از صخره‌های تیره رنگ میان کوه /

مراعات نظیر: «سیم و آهن، سر»، «کله خود، سر و میان (کمر)»، «میان و کمر بند»، «کله خود و کمر بند» / «میان»: ایهام دارد:

۱- کمر ۲- میان کوه /

**زبانی:** در مصراع اول: «از سیم به سر یکی کله خود نهاده ای»، فعل «نهاده ای» به **قرینه معنوی** حذف شده است.

در مصراع دوم: «ز آهن به میان یکی کمر بند بسته ای»، فعل «بسته ای» به **قرینه ی معنوی** حذف شده است.

**مفهوم:** تصویرسازی از دماوند

### ۳- تا چشم بشر نبیند روی

بنهفته به ابر، چهر دل بند

**فکری:** برای اینکه مردم چهره‌زیبای تو را نبینند با ابرچهره‌زیبای خود را پوشانده‌ای.

**ادبی:** حسن تعلیل: شاعر علت ارتفاع کوه دماوند را ناراضی بودنش از مردم می‌داند. / کل بیت آرایهٔ تشخیص دارد. //

مراعات نظیر: چشم، روی، چهر // «چهر دل بند»: کنایه از عزیز // مصراع دوم: اغراق در بلندی کوه دماوند. //

«بشر»: مجاز از ایرانیان

**زبانی:** «چشم»: نهاد // «بشر»: مضاف الیه // «نبیند»: جهش ضمیر دارد «ت»: مضاف الیه برای «روی» یعنی: رویت را

نبیند. // «بنهفته»: فعل ماضی نقلی، در واقع «بنهفته‌ای» بوده است. //

### ۴- تا واره‌ی از دم ستوران

وین مردم نحس دیو مانند،

دوبیت موقوف  
المعانی هستند

با اختر سعد کرده پیوند

۵ - با شیر سپهر بسته پی

**فکری:** برای اینکه از نفس شوم مردم دیو سیرت رها شوی، با شیر آسمان، یعنی خورشید، هم پیمان شده‌ای و با ستارهٔ سعد، مشتری، پیمان بسته‌ای. (به ارتفاع کوه اشاره دارد).

**ادبی:** دم: سخن، آواز که ایهام دارد: ۱- سخن، بانگ ۲- کنار، پهلو/مجاز: دم (مصاحب و همنشین) / ستوران: استعاره از مردم

نادان و کم فهم، فرومایه و بی تفاوت / تشبیه: مردم دیو مانند: مردم: مشبه، دیو: مشبه به / کنایه: با شیر سپهر پیمان بستن و با

اختر سعد پیوند کردن: ارتفاع و بلندی کوه دماوند / مراعات نظیر: سپهر و اختر / بیت پنجم حسن تعلیل دارد. شاعر مرتفع

بودن دماوند را برای رهایی او از دم ستوران و مردم نحس دیو مانند می‌داند. / تشخیص: پیمان بستن و پیوند کردن کوه دماوند

شیر سپهر و اختر سعد // بیت پنجم: واج آرایی «س» و «ر»

**زبانی:** «واره‌ی»: رها شدن // «مردم نحس»، «دیو مانند» // «بسته پیمان»: «پیمان بسته‌ای»: فعل ماضی نقلی //

ترکیب وصفی صفت مرکب

«پیمان»: مفعول // «کرده»: فعل ماضی نقلی یعنی «کرده‌ای» // «پیوند»: مفعول

مفهوم: گلایه از غفلت مردم

۶- چون گشت زمین ز جور گردون

سرد و سیه و خموش و آوند،

۷- بنواخت ز خشم بر فلک مشت

آن مشت تویی تو ای دماوند

**فکری:** وقتی که زمین از دست ستم روزگار این چنین سرد و سیاه و خاموش و معلّق در فضا ماند از خشم و ناراحتی مشت محکمی بر چهره آسمان کوبید، ای دماوند آن مشتتی که کوبیده شد، تو هستی.

**ادبی:** زمین و گردون: تضاد / مراعات نظیر (سرد، سیه، خموش و آوند) // تشخیص: خموش گشتن زمین، خفه و ... شدن کوه از جور زمین و نیز مشت نواختن کوه آسمان را /

بیت هفتم: کل بیت اغراق و مراعات نظیر (بنواخت، خشم، مشت) و حسن تعلیل دارد (شاعر علت تشکیل دماوند را خشم زمین و حواله کردم مشت به سوی آسمان می داند) // تشخیص در (خشم زمین، مشت زدن زمین و «آن مشت»: استعاره از پرامدگی دماوند.

ای دماوند // تکرار کلمات «تو» و «مشت» // مصراع دوم بیت هفتم تشبیه دارد. دماوند: مشبّه، مشت: مشبّه به / مراعات نظیر: نواختن و مشت / زمین: مجازاً مردم / جور گردون: اضافه ی استعاری // تکرار واژه ی «تو»

**زبانی:** آوند: آویزان / «زمین»: نهاد / (بنواخت: فعل است به معنی زدن) // «مشت»: مفعول // «آن مشت تویی» نهاد // «ای دماوند» ندا و منادا //

مفهوم: شکوه از سرنوشت

## ۸- تو مشتِ درشتِ روزگاری

## از گردشِ قرن‌ها پس افکند

**فکری:** ای دماوند تو مشت سنگین مردم زمانه هستی که بر اثرگذشت روزگاران برای ما به عنوان ارث به جای مانده‌ای. شاعر در این بیت به قدمت کوه دماوند نیز اشاره دارد.

**ادبی:** روزگار: مجازاً مردم روزگار / تشبیه: «تو» مشبه، «مشت»، مشبه‌به // «مشت روزگار»: اضافه استعاری و تشخیص //

**زبانی:** «تو»: منظور دماوند است // «مشت»: مسند / «درشت»: صفت / «روزگار»: مضاف الیه /

«ی» در روزگاری: مخفف فعل اسنادی «هستی» «گردش»: ساختمان وندی دارد // «پس افکند»: مسند/بعد از «پس افکند» فعل اسنادی «هستی» محذوف به قرینه ی معنوی.

**مفهوم: قدمت دماوند**

## ۹- ای مشتِ زمین بر آسمان شو

## بر وی بنوار ضربتی چند

**فکری:** ای دماوند که مثل مشت زمین هستی به آسمان برو و بر چهره آسمان چند ضربه محکم بزن و او را تنبیه کن.

**ادبی:** «مشت زمین»: استعاره از دماوند: اضافه ی استعاری و تشخیص // دماوند به عنوان مشت، نماد مردم زمین است. /

مراعات نظیر: آسمان و زمین / مشت و بنواز / زمین: مجازاً مردم / «بر وی بنواز»: منظور بر آسمان بنواز //

**زبانی:** «ای»: حرف ندا / «ضربتی»: «مشت زمین»: منادا // «شو»: برو / «ضربتی»: مفعول / «ضربتی چند»: ترکیب وصفی مغلوب

## ای کوه نی ام ز گفته خرسند

## ۱۰- نی نی تو نه مشتِ روزگاری

**فکری:** نه نه، ای دماوند! تو مشت محکم روزگار نیستی. من از گفته خود خشنود نیستم؛ زیرا مشت نشان اعتراض است و کوه در موضع قیام نیست.

**ادبی:** «روزگار» مجازاً مردم روزگار / ای کوه: تشخیص / «نی نی»: تکرار برای تاکید / «ای کوه»: تشخیص / مشت روزگار:

اضافه استعاری /

**زبانی:** «مشت»: مسند / «ی» در روزگاری: معادل فعل اسنادی «هستی» / «نی نی ام»: معادل فعل «نیستم» / «خرسند»: مسند.

## ۱۱- تو قلبِ فسردهٔ زمینی

## از درد، ورم نموده یک چند

**فکری:** تو قلب منجمد و یخ زده و دردمند مردم ایران زمین هستی که مدتی است از سردرد و رنج، برجسته شده‌ای.

**ادبی:** مصراع اول: تشبیه و تشخیص (در قلب، درد، ورم و زمین) دارد (قلب فسرده ی زمین): اضافهٔ استعاری و تشخیص /

فسرده: ایهام دارد: ۱- یخ‌زده و منجمد ۲- افسرده /

مراعات نظیر و شبکه ی معنایی: درد، ورم، فسرده / زمین: مجازاً مردم زمین / حسن تعلیل: شاعر علت برآمدگی دماوند را به خاطر ناراحتی و دردمندی زمین می‌داند. / ورم: استعاره از برآمدگی کوه /

**زبانی:** «تو»: نهاد (منظور کوه دماوند) / «قلب فسرده»: صفت / «زمینی»: زمین: مضاف الیه - «ی» در زمینی: به معنی فعل اسنادی هستی //

## ۱۲ - تا درد و ورم فرو نشیند

## کافور بر آن ضماد کردند

**فکری:** برای آنکه درد و ورم تسکین یابد، برف را به عنوان مرهمی از کافور بر آن نهاده‌اند.

**ادبی:** «کافور»: استعاره از برف / حسن تعلیل: شاعر نشستن برف روی قلّه کوه رامرهمی برای فرونشاندن درد و ورم کوه می‌داند.

«ورم»: استعاره از برآمدگی کوه / «درد و ورم»: مراعات نظیر (قله ی دماوند) /

**زبانی:** «ضماد»: پماد و مرهم نهادن / کافور: ماده ای جامد، سفید و خوش بو، که برای ضدعفونی کردن استفاده می‌شود.

«فرو نشیند»: فعل مضارع التزامی / «درد» نهاد / «و» واو عطف / «ورم»: معطوف به درد و نهاد /

مفهوم بیت: دردمندی

### ۱۳- شو منفجر ای دل زمانه

### وان آتش خود نهفته میسند

**فکری:** ای دماوند (آگاهان خاموش جامعه) ای قلب روزگار! منفجر شو و فوران کن و آتش خشم درونی خود (اعتراضات و عقده ها) را پنهان نکن.

**ادبی:** «زمانه»: مجازاً مردم / «ای دل زمانه»: تشخیص و استعاره از «دماوند»: اضافه ی استعاری / «آتش»: استعاره از خشم و نفرت شاعر به ویژگی ظاهری کوه که آتشفشان نمی کند، اشاره دارد. / **دماوند: نماد آگاهان خاموش جامعه است.**

**زبانی:** شو: فعل ربطی (اسنادی) / «منفج»: مسند / «نهفته»: قید /

**مفهوم:** توصیه به اعتراض و قیام.

### ۱۴- خامش منشین، سخن همی گوی

### افسرده مباحش، خوش همی خند

**فکری:** [ای کوه] ساکت نباش سکوت خود را بشکن و حرف بزن، ناراحت و غمگین مباحش و خوشحال باش.

**ادبی:** کل بیت تشخیص دارد / تضادها: سخن گفتن و خاموشی، خندیدن و افسرده بودن / «خوش همی خند»: کنایه از بانشاط بودن / واج آرای «خ» و «ش» /

**زبانی:** «خامش»: قید / «سخن»: مفعول / «همی گوی»: دستور تاریخی: فعل امر «بگو» / «افسرده»: مسند / مباحش: فعل اسنادی / «خوش»: قید / «همی خند»: دستور تاریخی - بخند: فعل امر / در بیت ۲ فعل امر و ۲ فعل نهی داریم.

**مفهوم:** توصیه به اعتراض کردن و ترک خاموشی



## ۱۵- پنهان مکن آتش درون را

### زین سوخته جان، شنو یکی پند

**فکری:** شاعر خطاب به کوه دماوند می‌گوید: آتش و خشم درون خود را پنهان مکن و از این شاعر رنج دیده پند و اندرز را بشنو.  
**ادبی:** سوخته جان: کنایه از شاعر رنج دیده / مراعات نظیر: آتش و سوخته جان / آتش: استعاره از خشم درون و غم و اعتراضات فرو کوفته در دل / مصراع اول کنایه از سکوت و خاموشی.

**زبانی:** «پنهان»: مسند / «مکن» فعل امر منفی / آتش درون: ترکیب اضافی و مفعول / «سوخته جان»: ترکیب وصفی، صفت وندی مرکب / «شنو»: فعل امر / «یکی» به جای «ی» نکره آمده است / «یکی پند»: ترکیب وصفی /

**مفهوم:** دعوت شاعر به اعتراض و قیام

## ۱۶- گر آتش دل نهفته داری

### سوزد جانت، به جانت سوگند

**فکری:** اگر خشم درون خود را پنهان کنی و آن بیرون نریزی، به جانت قسم می‌خورم که شعله‌های آتش ظلم، وجودت را می‌سوزاند.  
**ادبی:** «آتش»: استعاره از اعتراضات ناگفته و عقده‌های سرکوب شده / «آتش دل»: اضافه‌ی استعاری و استعاره از خشم درونی «سوزد جانت»: کنایه از نابودی / «جانت»: مجاز از کل وجود / کل بیت تشخیص دارد / آرایه‌ی تکرار در واژه‌ی «جانت» / «جانت» اولی: مفعول و «جانت» دوم: متمم

**زبانی:** «نهفته»: قید / «به جانت سوگند»: یک جمله محسوب می‌شود و فعل آن به قرینه‌ی معنوی حذف شده است.

**مفهوم:** سفارش به قیام و اعتراض نسبت به استبداد

## ۱۷- ای مادر سرسپید، بشنو

### این پندِ سیاه بخت فرزند

**فکری:** ای دماوند (ای روشنفکران ایران کهن) ای مادر کهن سال! نصیحت این فرزند سیاه بخت و ستم دیده‌ی خود را گوش بده.

**ادبی:** «مادر»: استعاره از دماوند که نمادی از آزادی خواهان و افراد انقلابی است / «ای مادر»: تشخیص / سر: مجازاً موی سر /

سرسپید: استعاره از برف و کنایه از پیری و کهنسالی / سیاه بخت: کنایه از بدبخت و رنج کشیده (منظور خود شاعر) / سپید و سیاه: تضاد / مراعات نظیر: مادر و فرزند؛ پند و بشنو /

**زبانی:** «ای»: حرف ندا / «مادر»: منادا / «سپید»: فرایند ابدال دارد / «پند»: مفعول / «سیاه بخت»: صفت مضاف الیه / «سیاه بخت» در

اینجا یک واژه است و چون جای موصوف (فرزند) با صفت (سیاه بخت) عوض شده است به آن «ترکیب وصفی مقلوب» می‌گویند.

## ۱۸- برکش ز سر این سپید معجر

### بنشین به یکی کبود اورند

**فکری:** روسری سفید خود را از سر باز کن؛ دست از ناتوانی بکش و سازش با حکومت را رها کن و قیام کن و با شکوه و جلال بر تختی شاهانه بنشین.

**ادبی:** «سپید معجر»: استعاره از برف است / «معجز از سر کشیدن»: کنایه از ترک درماندگی و سستی / «سر»: مجاز از قلّه دماوند / «اورند»: مجازاً شأن و شوکت و مقام و تخت پادشاهی / «برآورند کبود نشستن»: کنایه از به دست گرفتن قدرت و نشان دادن توانمندی / «سپید و کبود»: تضاد / «سپید»: استعاره از برف / «مادر و فرزند»: تناسب / مراعات نظیر: «سر و معجر»  
**زبانی:** «سپید» فرایند واجی ابدال دارد / «برکش»: بیرون کن / «این سپید معجر»: گروه مفعولی / «سپید»: صفت / «معجر»: ر: روسری

**مفهوم:** توصیه به ترک عجز و حرکت کردن و اعتراض و ابراز قدرت.

## ۱۹- بگرای چو ازدهای گرز

### بخروش چو شرزه شیر ارغند

**فکری:** مانند ازدهای زهرناک و مار سمی حمله ور شو و زهرت را بریز و قصد نابودی حاکم کن و مانند شیر شجاع و خشمگین فریاد بر آور و حرکت کن و فریاد اعتراض سر بده.

**ادبی:** مصراع اول و دوم تشبیه دارند: تشبیه: تو مشبه محذوف، ازدها: مشبه به / تو: مشبه، شیر: مشبه به / «گرزه و شرزه»: جناس ناهمسان اختلافی / مراعات نظیر: ازدها و شیر / مصراع دوم واج آرایبی: تکرار صامت «ش» و «ر»  
**زبانی:** بگرای: حمله کن / گرز: نوعی مار سمی و خطرناک / شرزه: خشمگین / ارغند: خشمگین و قهر آلود / ازدهای گرز: متمم

**مفهوم:** توصیه به قیام و اعتراض

## ۲۰- بـفـکـن ز پـی اـیـن اـسـاس تـزـوـیـر

## بـگـسـل ز هـم اـیـن نـژاد و پـیـوند

**فکری:** پایه و شالوده‌این همه مکر و فریب و اصل و تبار اهل ستم و ریا را از ریشه بر کن. این حکومت ریاکار مردم فریب را به کلی از بین ببرد و نسل این خاندان ظالم را از زمین بردار.

**ادبی:** «اساس تزویر»: اضافه‌استعاری / از پی افکندن (بفکن زپی) و از پی گسستن (بگسل زهم): کنایه از نابودی کامل و از بین بردن / «نژاد و پیوند»: شبکه ی معنایی /

**زبانی:** «اساس تزویر»: گروه مفعولی / «نژاد»: مفعول «واو»: عطف / «پیوند»: معطوف به مفعول / «این نژاد و پیوند»: دو ترکیب وصفی است: «این نژاد» و «این پیوند».

**مفهوم:** توصیه به قیام و اعتراض

## ۲۱- برکن ز بن این بنا که باید

## از ریشه، بنای ظلم بر کند

**فکری:** خانه‌ظلم و ستم را از پایه خراب کن؛ و ریشه‌ ظلم را خشک کن زیرا ظلم و ستم را باید از ریشه کند.

**ادبی:** بنا در مصراع اول: استعاره از ظلم / بنای ظلم: اضافه تشبیهی / از بن بر کندن: کنایه از نابودی و ویرانی / مصراع اول و اج آرایبی: تکرار صامت «ب» «ن» /

**زبانی:** «بن»: «ریشه» ساختمان وندی دارد / «این بنا»: گروه مفعولی / «بنای ظلم»: مفعول /

**مفهوم:** ظلم ستیزی با پلیدی حکومت ریاکار و توصیه به قیام

## ۲۲- زین بی خردان سفله بستان

## دادِ دلِ مردمِ خردمند

**فکری:** از این نادان های پست، حق اندیشمندان زنده و مرده را بگیر.

**ادبی:** واج آرایبی «د» و تکرار مصوت \_ / «بی خردان» و «مردم خردمند»: تضاد / «داد کسی را گرفتن»: کنایه از حق را به صاحبش برگرداندن.

**زبانی:** «زین»: صفت / «سفله»: صفت به معنی: پست و فرومایه / «دادِ دلِ مردمِ خردمند»: خردمند: **صفتِ مضاف الیه**

مفعول / مضاف الیه / مضاف الیه مضاف الیه /

(کل مصراع دوم گروه مفعولی است)

**مفهوم:** دادخواهی از حاکمان ظالم

دیوان اشعار، محمد تقی بهار

به راه این امید پیچ در پیچ  
مرا لطف تو می باید دگر هیچ

به راه این امید پیچ در پیچ  
مرا لطف تو می باید دگر هیچ

